

بازتاب اندیشه‌های حکیمانه علی (ع) در حدیقه سنایی

دکتر اسحاق طغیانی*

چکیده

آنچنان که می‌دانیم، ادبیات پربرار فارسی دری از آغاز پیدایش تحت تأثیر شدید معارف نیرومند اسلامی قرار داشت و بخصوص آثار ادبی ایرانی برتر، با بهره‌مندی از این معارف فراگیر و غنی توانست جایگاهی محکم را در فرهنگ ایران و جهان از آن خود نماید.

همچنین می‌دانیم که افکار و اندیشه‌های عالمانه و الهی مولای متقیان - که بخش‌هایی از آن توسط سید رضی با عنوان **نهج البلاغه** به جهان علم و ادب ارائه شده است - از منابع مهم و اصیل فرهنگ اسلامی به حساب می‌آید و چنان که تاریخ گواهی می‌دهد همواره مطمح نظر حکیمان و متفکران ایرانی و اسلامی در دوره‌های مختلف بوده است.

از میان این حکیمان، حکیم سنایی عارف و اندیشمند توانای دوره‌های نخستین ادب پارسی است که از استوانه‌های نیرومند این عرصه به حساب می‌آید و از جمله کسانی است که به جهات علمی، ادبی و عرفانی از چشمه زلال سخنان متعالی خداوند سخن و معرفت بهره‌مند شده است.

* - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

در این مقاله سعی شده است بعد از ارائه مقدمه‌ای تحلیلی، به صورت اجمالی و مستند نشان داده شود که سنایی به عنوان یک شاعر و اندیشمند برجسته در اثر ارجمند خود **حدیقه**، در بسیاری از موارد به سخنان حضرت امیر توجه داشته است و در اوضاع نامساعد آن زمان که ابراز برخی از عقاید اتهام رافضی بودن را در پی داشت، تا جایی که امکان داشته، با تمجید و تعریف آن، سخنان گهربار حضرت را برای تحکیم افکار و عقاید خود به کار گرفته است.

واژه‌های کلیدی

علی(ع)، سنایی، نهج البلاغه، حدیقه، سید رضی، بلاغت، احادیث اسلامی.

مقدمه

بی‌تردید یکی از مشخص‌ترین و بارزترین ویژگی‌هایی که از دیرباز تاکنون در متون ادبی فارسی - اعم از نظم یا نثر - برجستگی دارد، تأثیرپذیری از قرآن، حدیث و معارف اسلامی است. این ویژگی تا آنجاست که گاه احساس می‌شود متون ادبی بیشتر از آنکه رنگ ادبی داشته باشد، درس قرآن و حدیث و اخلاق اسلامی است و جنبه‌های گوناگون معارف اسلامی در پهنه گسترده آن موج می‌زند. اگر چه در دوره‌های نخستین ادبیات پارسی دری، این ویژگی ممکن است کمتر جلوه کند و به جهت کم تجربه بودن گویندگان و نویسندگان و سره بودن زبان پارسی، مفاهیم فرهنگ اسلامی نماد کمتری داشته باشد، اما در دوره‌های بعد، بویژه قرن پنجم به بعد، با گذشت زمان و تغییرات سیاسی - تاریخی و تأثیرگذاری بر اجتماعات و اخلاقیات، رواج و حضور معارف اسلامی و بخصوص قرآن و حدیث، در ادبیات بسیار چشمگیر و هویداست و به مرور زمان دامنه این تأثیرگذاری بیشتر و بیشتر نیز می‌گردد.

با نگاهی اجمالی و گذرا به متون ادبی، بویژه در ادبیات عرفانی و تعلیمی درمی‌یابیم که ادبیات فارسی تا چه اندازه با این مفاهیم و معانی آمیخته شده است. صرف نظر از وجود ترجمه‌ها، تفسیرها و فرهنگ‌ها و قاموس‌های قرآنی که جایگاه خاص خود را دارد، با توجه به آثار بزرگان ادب فارسی از رودکی، کسایی، فردوسی، سنایی، ناصرخسرو، خاقانی، نظامی، سعدی، عطار، مولوی، حافظ و... تا به امروز، میزان تأثیر و اهمیت قرآن، حدیث و معارف اسلامی در ادبیات فارسی، کاملاً مشخص می‌شود. این اهمیت تا آنجاست که بزرگان ادب ما،

حتی برای تبحر و تفاخر ادبی، این آگاهی و دانستن را شرط لازم کار خود در این عرصه برمی‌شمرده‌اند و **چهار مقاله** نظامی عروضی سمرقندی، در مقاله: «ماهیت دبیری و مقدمات آن»، معلوم می‌کند که دانش و دانستن مضامین قرآن و حدیث، اساساً دستورکار مهم گویندگان و نویسندگان ادبیات سنتی ما بوده است و آشنایی مختصر با ادبیات فارسی معلوم می‌کند که این مجموعه گرانها جلوه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن اسلامی را در خود تنیده و در بافته است؛ به طوری که اگر بخواهیم آن را از فرهنگ اسلامی جدا کنیم - اگر ممکن باشد - در حقیقت چیزی به عنوان ادبیات فارسی بر پای نخواهد بود.

تأثیر فرهنگ اسلامی بر شعر و ادب فارسی هم به لحاظ شکل و هم به لحاظ محتوا و مضمون بسیار است. در توجه به شکل که همان ظاهر سخن و سنجیدگی و استواری آن است، در دوره اسلامی از منبع مهمی چون قرآن الهام گرفته شده است. همین وجه در محتوا و مضمون نیز در مقیاس بسیار وسیعتر مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده است و اشاره به داستان پیامبران و تشبیهات و تمثیلات قرآنی همه حاکی از توجه گسترده مسلمانان؛ بویژه شاعران و نویسندگان به این سرچشمه فیاض و حیانی است.

پس از قرآن، بی‌شک احادیث و روایات اسلامی این مقام را دارد و بخصوص نهج‌البلاغه که مجموعه‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ادیبانه علی بن ابی طالب (ع) است، از ابتدا تاکنون چون چشمه‌ای حیات بخش بر ذهن و زبان خطیبان و شاعران و نویسندگان جاری بوده است و تأثیر آن را در منابع گوناگون ادبی می‌توان مشاهده کرد.

بحث

در این میان محدود بن آدم سنایی، شاعر بزرگ قرن پنجم و ششم هجری که کاخ با عظمت و شکوهمند شعر پارسی بر شالوده شعر و شعور او استوار است و از حکیمان بزرگ عصر خود نیز به حساب می‌آید - و این از اشعار حکیمانه و عالمانه او بخوبی پیداست - نخستین شاعری است که قرآن و حدیث را با عمق و گستردگی فوق‌العاده در آثار خود به کار گرفت و بخصوص اثر ارجمند او **حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه** از این جهت بسیار درخور توجه و تأمل است و این اثر بی‌نظیر در ارتباط با تاثیرپذیری از کلام علی (ع) که بخشی از آن در **نهج‌البلاغه** تبلور یافته، از جایگاه ممتازی برخوردار است که متأسفانه در تحقیقات ادبی پارسی کمتر بدان پرداخته شده است.

از گفته‌های جاحظ، ادیب معروف قرن سوم هجری در کتاب **البيان و التبيين** برمی‌آید که در روزگار او سخنان فراوانی از علی (ع) در میان مردم پخش بوده است. همچنین مسعودی، مورخ معروف می‌نویسد: آنچه مردم از خطابه‌های علی (ع) در مقامات مختلف حفظ کرده‌اند، بالغ بر چهار صد و هشتاد و اندی است. علی (ع) آن خطابه‌ها را بالبدیهه و بدون یادداشت انشاء می‌کرد و مردم هم الفاظ آن را می‌گرفتند و هم عملاً از آن بهره‌مند می‌شدند (مطهری، ۱۳۶۱: ۲۱).

گواهی دانشمند خیبری مانند مسعودی می‌رساند که خطابه‌های آن حضرت چقدر فراوان بوده است و طبقات مختلف مردم چقدر شیفته آنها بوده‌اند. البته، مسلم است که چند بعدی بودن شخصیت علی (ع) از جهت: زهد، موعظه، اجتماعی بودن، عرفان، علم، شجاعت و حماسه، زمامداری، ولایت، فرماندهی، حکمت، فضیلت، قضاوت، ادبیات و بخصوص بلاغت، الهیات و امثال آنها موجب می‌شد که سلیقه‌های گوناگون عرب و عجم، عام و خاص، دوست و دشمن مجذوب سخنان آن حضرت باشد و حتی دشمنی چون معاویه نیز به آن اعتراف کند.

در قرن چهارم هجری که بزرگانی چون: ابن بابویه (شیخ صدوق) (۳۸۱-۳۰۵ ه.ق)، شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۶ ه.ق)، شریف مرتضی (۴۳۶-۳۵۶ ه.ق) و سید رضی (۳۸۱-۳۵۹ ه.ق) با اعتقادات شیعی میدان دار رونق علوم اسلامی بودند، با شیفتگی تمام بر دامنه ترویج افکار و آداب علوی می‌افزودند.

سید رضی (۴۰۶-۳۵۹ ه.ق) شاعر و ادیب برجسته این دوران، به خاطر همین شیفتگی بود که از زاویه فصاحت و بلاغت و ادبیات به سخنان مولا نگریست و در انتخاب خطبه‌های آن حضرت جنبه‌های بلاغت را در نظر گرفت و از این رو، نام مجموعه منتخب خود را -که شامل خطابه‌ها، دعاها، وصایا، نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت است- **نهج البلاغه** نامید. این سید بزرگوار و فرهیخته در مورد امیرمؤمنان می‌گوید: او آبشخور فصاحت و ریشه و زادگاه بلاغت است. اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشت و قوانین آن از او اقتباس شد. هر گوینده سخن از او دنباله‌روی کرد و هر واعظ سخندانی از او مدد گرفت، ولی به او نرسید و از او عقب ماند، بدان جهت که بر کلام او نشانه‌هایی از دانش خدایی و بویی از سخن نبوی موجود است (مطهری، ۱۳۶۱: ۱۶).

ابن ابی‌الحدید، از علمای معتزلی قرن هفتم هجری نیز اظهار می‌دارد: فصاحت را بسین که چگونه افسار خود را به دست این مرد داده و مهار خود را به اوسپرده است، نظم عجیب الفاظ را تماشا کن که یکی پس از دیگری می‌آیند و در اختیار او قرار می‌گیرند، مانند چشمه‌ای که خود به خود از زمین بجوشد. این مرد فصیح‌تر از سبحان بن وائل و قیس بن‌ساعده از کار درآمد... (همان، ۲۱ و ۲۳).

ویژگی خارق‌العاده بلاغی و ادبی کلام علی (ع) موجب شد که به غیر از سید رضی، دیگران نیز به جمع و حفظ سخنان گهربار آن حضرت مبادرت ورزند و مجموعه‌هایی چون: *غرر و درر آمدی*، *دستور معالم الحکم قضاعی*، *نثرالثالی*، *حکم سیدنا علی (ع)* و امثال آنها نیز به وجود آید. در همین راستا فصحا، بلغا و نویسندگان نیز هر یک می‌کوشیدند با حفظ خطبه‌های آن حضرت قدرت بیان و ادب خود را تقویت کنند. عبدالحمید کاتب که در فن نویسندگی ضرب‌المثل است و گفته‌اند: نویسندگی با عبدالحمید شروع شد و با ابن عمید پایان یافت، و ایرانی‌الاصل و استاد ابن‌مقفع، دانشمند معروف و کاتب مروان بن محمد در اوایل قرن دوم هجری بود، گفته است: هفتاد خطبه از خطبه‌های علی (ع) را حفظ کردم و پس از آن دهنم جوشید: و عبدالرحیم بن نباته، ضرب‌المثل خطبه‌های عرب در دوره اسلامی، اعتراف می‌کند که سرمایه فکری و ذوقی خود را از علی (ع) گرفته است (همان، ۱۳۶۱: ۳۰ و ۱۳۶).

بنابراین، سنایی نیز که از سرچشمه جوشان ادب، عرفان و حکمت و فرهنگ اسلامی نهایت بهره را برده است، بی‌تردید از سخن و اندیشه خداوندگار کلام - که به او ارادت خاص نیز داشته - برخوردار بوده است. از این جهت بن‌مایه‌های فکری و ادبی این شاعر گرانمایه را در اندیشه‌ها و سخنان آن حضرت و *نهج‌البلاغه* هم می‌توان پی گرفت.

در این مورد آنچه در آغاز امر در *حدیقه خودنمایی* می‌کند و نمی‌توان از آن چشم پوشید، تعاریف و توصیفات خالصانه و قابل توجهی است که سنایی از علی (ع) دارد. این شاعر ارجمند - صرف‌نظر از اعتقاد مذهبی او - مولای متقیان را از جهت مرتبه خلافت و هم از نظرگاه عرفانی - که مرشد و ولی‌الامقام همه عارفان است - شخصیتی برجسته، بارز و ستودنی می‌داند. از این روی در دید وی، علی (ع) کسی است که کمال فضل عالم را دارد و علمدار شجاع و شایسته‌ای است که صاحب علم رسول خداست و در این مقام به اسرافیل سربلند و سرافراز می‌ماند که در کمال بردباری راه حرص و طمع را بر خود بسته و

ابراهیم‌گونه، از همه چیز خود درگذشته و دست شسته است. این تاجدار شریعت که چشم مصطفی (ص) از رویش روشن است و بدین سبب، فرماندهی و امارت دین بدو تفویض گشته، کسی است که قرآن بر قلبش مکشوف شده و جبرئیل کلام آسمانی «لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۴۰) را برای او به پیامبر اکرم تلقین کرده است. او دشمن کفر و کین و حافظ دین و ایمان است، و کسی است که باید صدها توصیف و تعریف دیگر را در نعت او سرود و در هر جای به عالیترین وجه ممکن به ستایشش پرداخت:

آن ز فضل آیت سرای فضول	آن علمدار و علم دار رسول
آن سرافیل سرفراز از علم	ملک الموت دیو آز از علم
آن فدا کرده از ره تسلیم	هم پدر هم پسر چو ابراهیم
مصطفی چشم روشن از رویش	شاد زهرا چو گوشت وی شویش
آمد از سدره جبرئیل امین	لافتی کرده مر ورا تلقین
نایب مصطفی به روز غدیر	کرده در شرع مر ورا به امیر
سر قرآن بخوانده بود به دل	علم دوجهان شده ورا حاصل
به فصاحت چو او سخن گفتی	مستمع زان حدیث در سفتی
از در کفر گل بر آرنده	در دین را نگاهدارنده
لطف او بود لطف پیغمبر	عنف او بود شیر شرز نر...

(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۴۵-۲۴۷)

و از این فراتر:

صاحب صدر سدره ازللی است	مونس فاطمه جمال علی است
-------------------------	-------------------------

(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۴۵-۲۴۷)

بر اساس این قبیل توصیفات، این شخصیت ارجمند، مقام برحق و بزرگواری است که باید ضمن پیروی از وی در هر جای از او مدد گرفت و همواره حقیقت دین را از او آموخت:

نه طلب زین ستوده دان نه هرب	که چنین آمد از حکیم عرب
صفت دوست از ره تحقیق	از علی بشنو ار نه‌ای ز ندیق
دوست نادان بود نباید سوخت	باید این حکمت از علی آموخت

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۴۹)

بنابراین، سنایی در جای جای اثر برتر و ارجمندش یعنی: **حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ وَ طَرِيقَةُ الشَّرِيعَةِ**، مکرر و به مناسبت‌های گوناگون، از شخصیت، سخن، سیرت و کردار علی (ع) بهره برده و کمال استفاده را نموده است؛ چنانکه در مذمت دنیا- که هدف قرار دادن آن اساس تمام تباهی‌ها و انحرافات آدمی است- مستقیم به سراغ سخن امیرمؤمنان (ع) می‌رود و می‌گوید:

حیدری نیست اندرین آفاق دهد این گنده پیر را سه طلاق
(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۷۰)

و در همین مقام می‌افزاید:

چرخ پیروی و خاک ره گذرش عقل زالی و عاشق نظرش
او ز بهر کمال بی‌بندی وز برای جمال خرسندی
خوانده برگنده پیروی و میری سه طلاق و چهار تکییری
(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۵۴)

و این همان سخن مشهوری است که مولا علی (ع)، در جایگاه دوری و پرهیز از دنیای فریبنده و فرسوده که هوادارنش را به بند تباهی کشیده، می‌گوید:

- یا دُنْيَا يَا دُنْيَا اِلَيْكَ عَنِّي، اَبِي تَعَرَّضْتَ؟! اُمِّ اَلِيَّ تَشَوَّقْتَ؟! لَا حَانَ حَيْنِكَ هَيْهَاتَ! غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ. فَذَنْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا... (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ش ۷۷).

ای دنیا ای دنیا، از من دور شو! فرا راه من آمدی یا شیفته‌ام شده‌ای؟! مبادا که تو در دل من جای گیری! هرگز! برو و جز مرا بفریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه بار طلاق گفته‌ام و بازگشتی در آن نیست...

آن حضرت در توصیف ماهیت این دنیای فریبنده و رنگارنگ، که کودک صفتان کونه‌اندیش را می‌فریبد و از راه به در می‌کند، چنین می‌فرماید:

- «يا صَفْرَاءُ اِصْفَرِّي وَيَا بَيْضَاءُ اَبْيَضِي وَغُرِّي غَيْرِي» (مبیدی، ۱۳۳۹: ۴۵۳).

این سخن در کلام هنرمندانه‌ی مبیدی چنین دلنشین جلوه کرده:

«ای دنیا و ای نعیم دنیا، رو که تو عروسی آراسته‌ای و به انگشت عروسان پنجه شیران نتوان شکست. شو دیگری را فریب که پسر ابوطالب سر آن ندارد که در دام غرور آید» (همان).

و در شعر سنایی نیز به گونه‌ی دیگر باز تاب پیدا کرده است:

کودک از زرد و سرخ نشکاید مرد را زرد و سرخ نفریبید
(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۵۴)

سنایی که به عنوان حکیمی حاذق و دانشمندی خبیر به علوم اسلامی عصر خود اشراف داشت، و بخصوص در حوزه کلام - که از دانشهای مطرح و رایج زمان او بوده است - با تسلط کامل به نقد آرای دیگران می پرداخته و جسورانه اظهار نظر می کرده؛ در بحث «شناخت حق و هستی» - که از اساسی ترین بحثهای اوست - از سخنان علی (ع) کمک می گرفته است؛ برای مثال، در توضیح احدیت و بی نیازی حضرت حق این گونه سخنانی دارد:

احدست و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخزول
آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمد نی که حس شناسد و وهم
نه فراوان نه اندکی باشد یکی اندر یکی، یکی باشد
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۴)

این قبیل سخنان یاد آور کلام نیرومند حضرت علی (ع) در نهج البلاغه است که طی آن ساحت حق را منزّه از تعبیرات و تاویلات شمارگونه و عدد مانند قلمداد کرده است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّلَّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ... لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ... الْأَخْدِ لَا بِنَأْوِيلِ عَدَدٍ وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَهٍ وَنَصْبٍ...» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۵۲)

«سپاس خدایی را که به آفرینش - بندگان - خویش بر هستی خود راهنماست... [کسی که] حسها او را نتواند شناخت و پردهها او را مستور نتواند ساخت... یکتاست نه از روی شمار، و آفریننده است نه با جنبش و تحمل آزار...»

البته، ادراک این مفاهیم فراتر از عقل و وهم و حواس محدود ماست و سنایی بارها به

ناتوانی این قبیل ابزار محدود، اشاره کرده است:

هیچ دل را به کنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست
دل عقل از جلال او خیره عقل جان با کمال او تیره
نفس در موکبش ره آموزی است عقل در مکتبش نو آموزی است
نیست از راه عقل و وهم و حواس جز خدای ایچ کس خدای شناس
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۱)

عزّ و صفّش که روی بنماید عقل را جان و عقل برباید
عقل کانجا رسید، پر بنهد مرغ کانجا پرید، پر بنهد

عقل مانند ماست سرگردان	در ره کنه او چو ما حیران
عقل حقش بتوخت نیک بتاخت	عجز در راه او شناخت شناخت
با تقاضای عقل و نفس و حواس	کی توان بود کردگار شناس
گرنه ایزد و را نمودی راه	از خدایی کجا شدی آگاه

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۲)

که منبع این قسم سخنان را باید در **نهج البلاغه** جستجو کرد:

«...وَلَا تُقَدِّرُ عَظْمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ. هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِنُدْرِكَ مُنْقَطِعِ قُدْرَتِهِ وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبْرَأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِنَجْرِي فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ وَ غَمُضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِنَنَاوِلَ عِلْمَ ذَاتِهِ رَدَعَهَا...» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۹۱)

«...و بزرگی خدای سبحان را با میزان خرد خود مسنج، تا از تباه شدگان مباحی. او توانایی است که اگر وهم ما چون تیر پیران شود تا خود را به سرحد قدرت او رساند، و اندیشه میرا از وسوسه، بکوشد تا سمند فکرت به ژرفای غیب ملکوتش براند و دل‌های خود را در راه شناخت صفات او سرگشته و شیدا گرداند، و باریک‌اندیشی خرد بخواهد تا به صفات او نرسیده، ذات وی را داند؛ دست قدرت بازش گرداند...»

«كَيْفَ يَصِفُ الْهَيْهَ مَنْ يَعِزُّ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ.» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۱۲)

«آن که وصف آفریده‌ای چون خود را نتواند، صفت کردن خدای خویش را چون داند.»

«لَمْ يُطَلِعِ الْعُقُولُ عَنْ تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ.» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۴۹)

«خرد ها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته و در شناخت خویش تا آنجا که باید

پرده نینداخته.»

همچنین وهم که به گمان قدما، از حواس باطنی محسوب می شد و قدرتمندترین آنها به حساب می آمد، نیز در این مقام عاجز و درمانده است و از دید سنایی عنصری است مخلوق که ظرفیت لازم را برای ادراک ذات و صفات حق ندارد:

سست جولان ز عزّ ذاتش وهم	تنگ میدان ز کنه و صفش فهم
جز خدای ایچ کس خدای شناس	نیست از راه عقل و وهم و حواس

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۱ و ۶۲)

وهمها قاصر است از اوصافش فهمها هرزه می‌زند لافش
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۳)

وهم و خاطر دلیل نیکو نیست هر کجا وهم و خاطر است او نیست
وهم و خاطر نو آفریده اوست آدم و عقل نورسیده اوست
(سنایی، ۱۳۵۹: ۸۲)

همان عناصری که در این عرصه بارها ناتوانی آنها در نهج البلاغه مورد تاکید واقع شده است:

«- لا يُدْرِكُ بُوْهَمٍ وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ... لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ...» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۸۲)

«نه وهم درک او تواند و نه فهم اندازه او داند... حواس بدو نتواند رسید و او را با مردمان نتوان سنجید...»

«- لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتُقَدَّرُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفُطْنُ فَتُصَوَّرُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتُحَسَّهُ...» (سید رضی، ۱۳۷۸، خ ۱۸۶).

«وهمها بدو نرسد تا او را در اندازه‌ای در آرد و اندیشه دور رس او را در نیابد تا صورتی از وی انگارد و حسها بدان نتواند رسد...»

پس او وجود مطلق است که با این گونه ابزار نمی‌توان به شناخت آن دست یافت، چون هیچ نشان و کم و کیفی برای ذات و صفت مقدسش درخور هیچ گونه تصویر و تصور و تشبیه و تشبیهی نیست و این در سخن سنایی و امیرمؤمنان یکسان معرفی شده است:

ذات او فارغ است از چوونی زشت و نیکو درون و بیرونی
(سنایی، ۱۳۵۹: ۸۲)

«- الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱). صفت‌های او تعریف نشدنی و به وصف در نیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی و به زمانی مخصوص نابودنی است.

«- مَا وَحْدَهُ مِنْ كَيْفَةٍ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلَةٍ وَلَا آيَاءُ عَنَى مِنْ شَبَهَةٍ» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۸۶).

«یگانه اش ندانسته، آن که برای او چگونگی انگاشته؛ و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته و نه بدو پرداخته، آن کس که او را به چیزی مانند ساخته...»

پس او بی‌مثل و مانندی است که اساساً هیچ چیز در برابر او اصالت وجودی ندارد و اعتقاد به غیر از این، به شرک و دوگانه پرستی و تباهی اندیشه کشیده می‌شود:

هر چه را هست گفتی از بن و بار گفتی او را شریک هوش می‌دار
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۲)

«- شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ تَنَاهٌ...» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱)

هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست. پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند، او را با قرینی پیوسته و آن که با قرینش پیوندد، دو تایش دانسته...

البته با عنایت حق تعالی و در صورت رهایی از تعلقات ظاهری و باطنی می‌توان به ساحت او نزدیک شد:

چون برون آمدی ز جان و ز جای پس بینی خدای را به خدای
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۶)

آن گونه که در سخنان خداوند معرفت نیز آمده است:

«... عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَ عَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ» (سراج، ۱۳۸۱: ۶۵ و ۱۰۴).

او خدایی است که مکان نیز ندارد و بر جایی استوار نیست، اما گروههایی چون مجسمه، بنابر برداشت نادرست خود از برخی آیات قرآن، مانند آیه: «الرحمن علی العرش استوی» (طه، ۵)، عرش را جایگاه حق تعالی می‌پنداشتند. بنابراین سنایی در نقد این نظر ضمن استدلال عقلی با استفاده از سخن و نقل امیرمؤمنان (ع) چنین می‌گوید:

لامکان گوی کاصل دین این است	سر بجنیان که جای تحسین است
کی مکان باشدش ز بیش و ز کم	که مکان خود مکان ندارد هم
با مکان آفرین مکان چه کند	آسمان گر بر آسمان چه کند
ای که در بند صورت و نقشی	بسته استوی علی العرش...
استوی از میان جان می‌خوان	ذات او بسته جهات میدان
هست در هر مکان خدا معبود	نیست معبود در مکان محدود

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۴-۶۶)

سخنانی که نمونه‌های فراوان آن در **نهج البلاغه** و کلام نیرومند آن حضرت بروشنی هر

چه تمامتر موج می‌زند:

«- مِنْ حَدِّهِ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ اخْلَى مِنْهُ» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱).

«آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش در آرد، و آن که گوید فراز چه چیزی است؟ دیگر جای‌ها را از او خالی دارد.»
 بخصوص این سخن که درباره عرش است و گویی در برابر اصحاب تجسیم و انتقاد از تفکر نادرست آنان بیان شده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ أَظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ لَا مَكَاناً لِذَاتِهِ وَ قَدْ كَانَ وَ لَا مَكَانَ وَ هُوَ الْآنَ عَلِيٌّ مَا كَانَ» (علی «ع»: بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۰۰).

و سنایی هم با توجه به مضمون همین سخن، دشمنی روزگار(عرش) را با آن حضرت، از این بابت می‌داند که آن همام عالی مقام عرش را مکانی برای ذات خداوند ندانسته است و همین امر موجب می‌شود تا روزگار، در انتقامی سخت جگر گوشه او، حسین را به خاک و خون بکشد:
 دشمنی حسین از آن جسته است که علی لفظ لامکان گفته است
 (سنایی، ۱۳۵۹: ۶۵)

از نکات جالب توجه و مباحث مهم **نهج البلاغه**، سخنانی است که به قرآن و معرفی آن مربوط می‌شود و در فرازهای مختلف به صورتهای گوناگون در این مقام داد معنی داده شده است؛ مثلاً این مورد، که قرآن چون داروی شفابخش، تسکین دهنده دل‌های مجروح و آرام بخش سینه‌های پر درد است، جای جای **نهج البلاغه** را به خود اختصاص داده است:

«- تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۱۰)

«قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دل‌ها را بهترین بهار است و از روشنی آن بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است.

«- ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ...» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۵۸)

«از قرآن بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است و حدیث گذشته و درد شما را درمان است...»

«...فَاسْتَشْفُوا مِنْ أَدْوَائِكُمْ.» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۷۶)

«... پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید.»

«... وَ شَفَاءٌ لَا تُخْشَىٰ أَسْقَامُهُ.» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۹۸)

«... (قرآن) بهبودی است که در آن بیم بیماری نباشد.»

«... وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۹۳)

«... (متقین در خواندن قرآن)، داروی درد خود را به دست می آورند.»

در این مورد، سنایی هم ضمن اختصاص بایی از حدیقه به معرفی، ستایش و توصیف

قرآن، این قبیل مفاهیم را مکرر بیان کرده است:

دل مجروح را شفا قرآن دل پشیمان را دوا قرآن

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۷۱)

آیست او شفای جان تقوی رایستش درد و اندوهان شقی

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۷۲، ب ۵)

دل مجروح را شفا روزیست جان محروم را دوا روزیست

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۷۳)

قرآنی که در کلام حضرت، خود مفسر خود است:

«... وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا.» (سید رضی، ۱۳۷۸: خ ۱۸)

و (خدای سبحان) یاد آور شده است که بعض قرآن گواه بعض دیگر است.

و در سخن سنایی نیز:

سرّ قرآن قرآن نکو داند زو شنو زانکه خود همو داند

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۷۴)

یکی دیگر از ویژگیهای برجسته سخن سنایی در حدیقه، پرداختن به مسائل سیاسی و

اجتماعی و تحلیل اوضاع عصر خود است که او چون اندیشمندی دردمند و متعهد به بیان آن

می پردازد و شجاعانه سعی می کند ریشه‌های نابسامانیها را نشان دهد. در این زمینه نیز مقتدای

او علی (ع) است: مثلاً در باب آشفته‌گیها و ناهنجاریهای آن روزگار - که به واسطه تغییر مداوم

حاکمیتها و جریانهای سیاسی به وقوع می پیوست و بیشتر به حاکمان و والیان سست عنصر و

کم اقتدار مربوط می شد - می گوید:

مُلک را شاه ظالم پردل به ز سلطان عاجز عادل
(سنایی، ۱۳۵۹: ۵۵۵)

هر که انصاف از او جدا باشد دد بود دد، نه پادشا باشد
(سنایی، ۱۳۵۹: ۵۱۵)

که این سنخ سخنان نموداری است برگرفته از کلام امیر سخن؛ آن جا که می‌فرماید:

- «و كان اهل ذلك الزمان (دوله بنی امیه) ذئاباً و سلاطينه سباعاً و اوساطه اكالاً...»

- «مردم این زمان گرگ‌نند و پادشاهانشان درندگان و فرودستان طعمه آنان...»
(نهج البلاغه: خ ۱۰۸)

سخنان حضرت امیر به گونه‌ای است که در بسیاری از موارد حکم مثل سایر را دارد؛ از

این قبیل:

- «سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار» (نامه ۳۱)

در این قبیل موارد نیز سنایی به سخنان آن حضرت بی‌توجه نبوده و در مقامات مختلف

آنها را برای بیان عقاید خود به کار گرفته است، مانند:

راه بی‌یار نیک نتوان رفت ورنه پیش آیدت هزار آگفت
(سنایی، ۱۳۵۹:)

در موارد زیر که در موضوعات مختلف: عبادت، خرد، دوستی و مرگ است، باز این نوع

همانگیها و همسوییها را در حدیقه و کلام مولا می‌توان بوضوح مشاهده کرد:

عبادت:

مرغ و حور از بهشت ابدان است	حکمت و دین بهشت یزدان است
نبود جز جمال ایزد قوت	عاشقان را به جنت ملکوت
تو چه دانی که می چه گیری قوت	در چنین دل کجا رسد ملکوت
آن که در بند حور و غلمان است	نیست خواجه که از غلمان است
چون گرفت از صفای صفوت قوت	ملک را باز داند از ملکوت
تو چه دانی بهشت یزدان چیست	چه شناسی که جنت جان چیست
همچو بربط ز فسق و سیرت زشت	چشمتان هست به هر هشت بهشت
	(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۲۸)

دوستان زو همه لقا خواهند در دعا زو همه رضا خواهند
(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۳۵)

«انَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ انَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ انَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۲۳۷)
«مردمی خدای را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است، و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است» (شهدی، ۱۳۷۸: ۴۰۰)

علامت عاقل

مونس من در این چنین خانه خاطر تیز و عقل فرزانه
هر سخن کان به جای خود باشد کاتب الوحی آن خرد باشد
(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۲۷)

«- علامَةُ الْعَاقِلِ هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ» (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۲۳۵)

عقل راهنما و مخالف هوی

بر براق خرد نشین پیوست دور باش از هوای گاو پرست...
قوم موسی چو از براق خرد دور ماندند در گذرگه بد
از سمند هدی گسسته چو چنگ رخت ادبار بسته بر خر لنگ
(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۳۱ و ۷۳۲)

«- كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ» (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۴۲۱)
از خرد تو را این باید که راه گمراهی‌ات را از راه رستگاری‌ات، نماید (شهدی، ۱۳۷۸: ص ۴۳۷).

«... (و قَاتِلِ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ» (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۴۲۴).

«با خرد خویش هوایت را بمیران.»

«- (وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ» (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۲۱۱)

«و بسا خرد که اسیر فرمان هواست.»

یار بد

دوستی با مزاج بی‌خردی دور دور و هم ای‌در است خودی

تا نباشی حریف بی‌خردان که نکو کار بد شود ز بدان....
 یار بد همچو خار دان بدرست که همی دامنست بگیرد چست
 با بدان کم نشین که بد مانی خو پذیر است نفس انسانی
 «لَا تَصْحَبِ الْمَآئِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَيُؤَكِّدُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ» (سید رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۲۹۳).

«همنشین بی‌خرد مباش که او کار خود را برای تو آراید و دوست دارد تو را چون خود نماید.»

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ» (سید رضی، ۱۳۷۸: نامه ۶۹)

از همنشینی با فاسقان بهره‌یز که شر به شر پیوندد (شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۵۴)

و لا تصحب أخوا جهل وإياك وإياه فكم من جاهل اردی حکیمان حین آخاه
 (علی «ع»: میبیدی یزدی، ۱۳۷۹)

دوست

دوست خواهی که تا بماند دوست آن طلب زو که طبع و خاطر اوست
 بد کسی دان که دوست کم دارد زو بتبر چون گرفت بگذارد
 (سنایی، ۱۳۵۹: ۴۴۸)

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَ اَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ بِمَا ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ» (سید

رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۱۲)

ناتوان‌ترین مردم کسی است که نیروی به دست آوردن دوستان ندارد و ناتوان‌تر از او

کسی بود که دوستی به دست آرد و او را ضایع گذارد.

مرگ

جز دو رنگی نشد ز مرگ هلاک مرد یک رنگ را ز مرگ چه باک
 مجلس وعظ رفتنت هوس است مرگ همسایه واعظ تو بس است
 مرگ را در سرای پیچ‌آپیچ پیش تا سایه افکند به بسیج
 زادگان چون رحم بپردازند سفر مرگ خویش را سازند...
 سوی مرگ است خلق را آهنگ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ
 جان پذیران چه بی‌نوا چه به برگ همه در کشتی اند و ساحل مرگ
 پیش آن کس که قدر دین داند سرگذشت امل اجل خواند
 (سنایی، ۱۳۵۹: ۴۲۰)

«...بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي أَنْ هَرَبْتُمْ أَدْرَكَكُمْ وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَّرَكُمْ» (سید

رضی، ۱۳۷۸: حکمت ۲۰۳)

«بر مرگ پیشی گیرید که اگر از آن گریختید، به شما می‌رسد و اگر ایستادید، شما را

می‌گیرد و اگر فراموشش کردید، شما را به یاد می‌آورد.»

... أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْعَفْلَةِ عَنْهُ... فَكَفَى وَعَظًا بِمَوْتِي عَايَتُمْوهُمْ» (سید

رضی، ۱۳۷۸: خطبه ۱۸۸)

«شما را سفارش می‌کنم به یاد آوردن مردن و کمترین غفلت از آن... اندرز گوی شما

بس مرده‌هایی که دیدید.»

نتیجه‌گیری

مقایسه‌ی اجمالی موضوعات مطرح شده در سخنان حضرت امیر (ع) و حدیقه سنایی که در اصل کتابی است تعلیمی، نشان می‌دهد سنایی شاعر آگاه، متفکر، متعهد و صوفی مسلک - که بنیان شعر عرفانی و تعلیمی ادب فارسی بر سخن غنی و وسیع او استوار است - در بسیاری از موارد به سخنان و گفته‌های آن حضرت نظر داشته و از آنها برای بیان عقاید دینی و عرفانی خود استفاده کرده است.

این توجه می‌تواند از جنبه‌های گوناگون صورت گرفته باشد. یکی این که سنایی به حضرت علی (ع) به عنوان پیشوایی دینی و مذهبی می‌نگریسته و بخصوص در ارتباط با مسائل عرفانی، آن حضرت را همانند بسیاری از متصوفه و اهل ذوق مقتدای خود می‌دانسته است و طبیعی است که در این مقام شیفته سخنان الهی، دین محور و عرفانی آن بزرگوار باشد. از طرف دیگر، سنایی - که حقیقتاً شاعر و ادیبی است توانمند و سخن شناس - قطعاً کلام ادیبانه و نیرومند خداوند سخن او را مجذوب خود می‌کرده است؛ از این رو بازتاب این کلام در ظاهر و باطن اثر مهم او انعکاس دارد که در این مقاله تنها به گوشه‌هایی از آن اشاره شد.

منابع

۱- بغدادی، عبدالقاهر. (۱۳۳۳). الفرق بین الفرق، محمد جواد مشکور، تبریز: حقیقت.

- ۲- سراج، ابونصر عبدالله بن علی. (۱۳۸۱). *اللمع فی التصوف*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران: اساطیر.
- ۳- سنایی، ابوالمجد. (۱۳۵۹). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴- سید رضی. (۱۳۷۸). *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۳). *بحار الانوار*، طهران: دارالکتب الاسلامی، چاپ سوم.
- ۶- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۱). *سیری در نهج البلاغه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۷- میدی یزدی، کمال الدین. (۱۳۷۹). *شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)*، تصحیح حسن رحمانی و ابراهیم اشک شیرین، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ دوم.
- ۸- میدی، رشید الدین. (۱۳۳۹). *کشف الاسرار و عدة الأبرار*، ج ۵، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: چاپ تابان.
- ۹- وطواط، رشیدالدین محمد. (۱۳۷۴). *مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب*، تحقیق دکتر محمود عابدی، تهران: بنیاد نهج البلاغه.